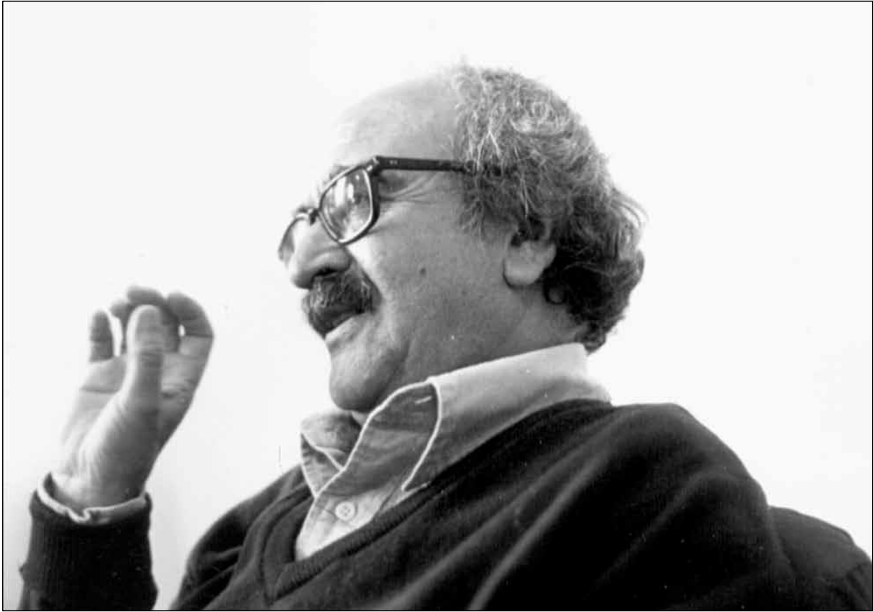


آنچه درینجا آورده می‌شود یکی از بسیارها حاشیه‌ای است که دکتر شفیعی کدکنی بر کتاب «درویش ستیهنده» از میراثِ عرفانی شیخ جام (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۹۲) نوشته است. در این یادداشت یکی از ظرفیت‌های شگرفِ شعر حافظ مورد توجه قرار گرفته است و آن روابطِ پنهان ساختاری یک بیت معروف اوست: «ترکانِ پارسی گوی بخشندگان عمرند...» در متن عبارتِ زندگی‌نامه شیخ جام آمده است:

«دگر، در آن وقت که اسماعیل گیلکی از روستای ترشیز (= کاشمر امروز) حُمس می‌ستاند، شیخ از کوه به ده نامق آمده بود. مردم آن ده به نزد شیخ آمدند که سی تن مُلحدان آمده‌اند و از ده ماه هفت هزار دینار زر رُکنی (نوع گرانهای دینار) می‌خواهند. و بوالحسن پارسی را بسیار استخفاف کردند... شیخ کس بدیشان فرستاد که «اگر مال می‌خواهید زجز و استخفاف چرا می‌کنید؟ برخیزید و بسلامت بروید و اگر نه چنانچ بایدتان بیرون کنم.» چون پیغام به ملحدان رسید به قصد شیخ آمدند... و خمر خورده بودند. سه تن از ایشان تیغ‌ها در گردن افکنده در آمدند و آغازِ بدمستی کردند. و دانشمندان و هرکه حاضر بود همه بگریختند. شیخ با چهار تن بماند. ملحدان این بیت می‌گفتند، بیت:

ما مردانیم جهان به مردی داریم      از نامردان جور چرا برداریم  
شب تا نیمی سپر به گردن داریم      ما تیر به سنگ خاره می‌بگذاریم



• دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (عکس از: زهرا حامدی)

شیخ را، از آن بیت، وقت خوش شد... و او هم این بیت به گفتن گرفت، پارسی. او می گفت و ایشان می گفتند...»  
**به گفتن گرفت، پارسی:** گفتن در اینجا به معنی خواندن شعر است یعنی قوالی کردن و به صورت خوش خواندن، همان که حافظ فرموده است:  
 ساقی به نورِ باده برافروز جامِ ما    مطربِ بگو که کار جهان شد به کام ما

«گرفت» به معنی «آغاز کرد» است، یعنی شروع به خواندن شعر کرد و نوعی قوالی و «گفتن» به همان معنی مصطلح نزد اهل موسیقی. ← مقاله «یک اصطلاح موسیقایی در شعر حافظ»، مجله ماهور، سال چهارم، شماره ۱۵ (بهار ۱۳۸۱) صص ۹ - ۱۴.  
 آنچه درین عبارت اهمیت بسیار دارد، کلمه پارسی است، و مقصود از آن نوعی شعر آمیخته به موسیقی است که در بیت معروف حافظ (دفتر دیگرسانیهها، ۹۷):  
**گر مطربِ حریفان این پارسی بخواند    در رقص و حالت آرد پیرانِ پارسا را**

و در همان غزل بنا به نسخه بدل‌های بسیار کهن:  
 ترکانِ پارسی‌گویِ بخشندگانِ عمرند    ساقی بده بشارتِ پیرانِ پارسا را

بدان اشاره شده و رواج داشته است.

البته در شعرِ قبل از شیخ جام (۴۴۱ - ۵۳۶) هم این اصطلاح در موسیقی وجود داشته است. زینتی علوی، از شعرای قرن چهارم، گفته است (مونس الأحرار، ۲/۴۵۸):  
نگارِ من آن خوب ترکِ سرایی که دل‌ها رباید به بربط‌سرای  
هرآنکه کجا آورد پارسی‌ها نمائد ابا هر کسی پارسایی

که باید نسخه‌بَدَل‌ها دیده شود. متن بسیار پرغلط چاپ شده است. در جواهر الأسمار حسین خوارزمی، که شرح مثنوی شریف است، به کرات به همین معنی به کار رفته است. مراجعه شود به مقاله استاد جمشید سروشیار با عنوان «پارسی، فارسی» در مجله آینده، سال ششم، (آذر - اسفند) ۱۳۵۹، صص ۶۷۱ - ۶۷۵. و در مقابل «رباعی» در شعرِ اوحدالدین کرمانی (رباعیات اوحدالدین، چاپ دکتر ابومحبوب، ۱۵۷) و در نسخه‌بَدَل‌های صفوة الصفای ابن‌بزاز آمده است: «لولی بیامد از پارسی‌های شیخ عطار غزلی خواند.»  
معنی دقیق پارسی درین گونه شواهد، به روشنی معلوم نیست. قدر مسلم این است که نوعی شعر و در ارتباط با موسیقی و الحانِ مخصوص است. در عبارت متن ما شیوه ادای موسیقایی شعر، غیر قابل انکار است.

بر روی هم نوعی از شعر را که به آواز خوانده می‌شده است پارسی می‌نامیده‌اند. حتی معادل پارسی را که العجمیات بوده است به همین معنی به کار می‌برده‌اند. آیا میان این العجمیات و «گاهان» و مقاماتِ عجم مذکور در تفسیر سوراآبادی، ۱۹۰۳، که در کنار قصه رستم و اسفندیار از آن یاد شده رابطه‌ای وجود داشته است؟ در بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، ۵۵۸، این غزل عطار: «ما ز خراباتِ عشق مستِ الست آمدیم» با عنوان العجمیات آمده است که همان معادل پارسی است.

از شگفتی‌های معجزآسای هنر حافظ و زبان منشوری او در همین بیت، یکی هم این است که بخشندگان، همان بخشی‌هایند که اصحاب موسیقی قبایل ترک بوده‌اند و هم‌اکنون در شمال خراسان هنوز بدانها بخشی گفته می‌شود. (گفتگو با آمنه یوسف‌زاده در مجله طاووس، سال اول، پاییز ۱۳۷۸، شماره ۱، صص ۱۷۰ - ۱۷۳، و مقاله «بخشی‌ها، خنیاگرانِ ترکمنی» نوشته منصور مرادی در مجله ماهور، ۲، ۱۳۷۹، شماره ۸، صص ۷۳ - ۸۸).  
و اعجب از آن، این که «بشارت» خود یکی از آلات موسیقی بوده است و «بشارت زدن» در متون قبل از عصر حافظ بسیار رایج است و در مطاوی مناقب العارفین افلاکی به کرات به نواختن این آلت موسیقی اشارت رفته است. («فرمود که سُرنا و بشارت بیارند»، ۱۴۸ و «همچنان نقره نقره و نفیر بشارت... را هنگامه نهاده بودند»، ۵۹۳، و نیز ۷۳۱ و در مهمان‌نامه بخارا، ۱۹۲، می‌گوید:

رو بشارت بزَن که عید رسید نوبتِ دولتِ سعید رسید